کارگران انقلابی متحد ایران
۲۳ اگست ۲۰۲۳

موانع رو در روی جنبش انقلابی پرولتاریا

بررسی مقالهٔ «دشواری های درونی جنبش زن، زندگی، آزادی– نوشتهٔ کمیتهٔ عمل»

ارزیابی جنبش موسوم به «زن، زندگی، آزادی» از اهمیت بالائی برای ادامه و ارتقای مبارزات انقلابی طبقهٔ کارگر و توده های تحت ستم و استثمار ایران و فراتر از ایران برخوردار است. ما با چنین درکی، از آغاز و در گرماگرم این مبارزه، دیدگاه های خود را در مورد آن در سایت آذرخش و دیگر رسانه های نزدیک انتشار دادیم. مثلا می توان در آذرخش به نوشته های «چگونه می توان جنبش کنونی را ارتقا بخشید و آن را پایدار کرد» مورخ ۸ مهر ۱۴۰۱، مقالهٔ «نقش و جایگاه طبقهٔ کارگر در خیزش انقلابی کنونی» در ۱۶ آبان ۱۴۰۱، مقالهٔ «فراز و نشیب جنبش انقلابی کنونی و استیصال رژِیم» در دی ۱۴۰۱ و بیانیه ها و نوشته های دیگر و نیز به نقد منشورمطالبات حداقلی بیست تشکل صنفی و مدنی در مقالهٔ «مطالبات حداقلی و ضرورت مبارزهٔ سیاسی طبقهٔ کارگر» در ۷ اسفند ۱۴۰۱ و نقد منشور «آزادی، رفاه، برابری» در مقاله ای باعنوان «برافراشتن پرچم ضد سرمایه داری یا تقلیل گرائی در محتوا و شکل مبارزهٔ طبقاتی کارگران» در تاریخ ۱ خرداد ۱۴۰۲ رجوع کرد. در این نقدها نیز به جنبه هائی از جنبش «زن، زندگی، آزادی» پرداخته ایم.

اکنون که چند ماهی از فروکش کردن جنبش «زن، زندگی، آزادی» می گذرد و در همان حال در آستانهٔ سالگرد شروع این جنبش، سرکوب شدید و مستمر آن و برآورده نشدن کوچکترین خواست های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی زحمتکشان و افزایش فشارهای اقتصادی و سیاسی و امنیتی هستیم، و در شرایطی که چشم انداز افزایش اعتراضات کارگری و دیگر اعتراض های جنبش های اجتماعی دانشجویان، زنان، بازنشستگان، روشنفکران و غیره در ماه های آینده وجود دارد، ارزیابی جنبش «زن، زندگی، آزادی» اهمیت و فعلیت خود را حفظ کرده و می توان گفت ضرورت پرداختن به آن بیشتر شده است. از این رو، نفسِ پرداختن «کمیتهٔ عمل» به «چالش های درونی جنبش زن، زندگی، آزادی»، صرف نظر از محتوای آن – که در این نوشته بدان خواهیم پرداخت – تلاشی با انگیزهٔ درست و حرکتی بجاست.

مقالهٔ «چالش های درونی جنبش زن، زندگی، آزادی» نوشتهٔ «کمیتهٔ عمل» (۲۹ تیر ۱۴۰۲) تلاش دارد با تکیه بر وجوه گسست یا انقطاع «جنبش زن، زندگی، آزادی»، و برای «کسب نتایج عملی از این جنبش» یک رشته مباحث و مسائل را مطرح کند. نکاتی که در این مقالهٔ «کمیتهٔ عمل» مورد بررسی قرار گرفته اند زیر ده عنوان طبقه بندی شده

اند که ما آنها را در زیر می آوریم و دیدگاه خودرا در مورد آن نکات بیان می کنیم. اصل مقاله را در نشانی زیر می توان دید:

https://ksazmandeh.com

نکتهٔ نخست ـ لغو حجاب اجباری، نقطهٔ پرش یا افق مبارزه

دراین مورد، نویسندگان مقاله برآنند که دو بینش در مورد لغو حجاب اجباری و ارتباط آن با جنبش «زن، زندگی، آزادی» وجود داشت (یا وجود دارد)، نخست دیدگاهی که هدف و مضمون اصلی این جنبش را لغو حجاب اجباری ارزیابی می کند و دیگری بینش یا دیدگاهی که دامنه و عرصهٔ این جنبش را به این خواست محدود نمی کند و آن را بسی فراتر از خواست لغو حجاب اجباری می داند. کمیتهٔ عمل برآن است که «اغلب معترضان اما خیابان‌ها را با باور به ایده یک تغییر ریشه‌ای همه جانبه (انقلاب) تسخیر کردند. اینکه ذهنیت و درک این معترضان دربارهٔ مختصات چنین انقلابی چیست یا بعضاً چه باورهای متناقض و متضادی از مفهوم انقلاب در میان‌شان رایج است، مسأله‌ای دیگر است. نکته اما اینجاست که آنان در طول این ماه‌ها «زن، زندگی، آزادی» را مسأله همه اقشار تحت ستم و در مسیر یک انقلاب همه‌جانبه می‌دیدند و نه فقط مسأله لغو حجاب اجباری به تنهایی. یعنی مشارکت‌شان در این جنبش را با اهداف جامع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به پیش می‌بردند و نه به شکل تک مطالبه‌ای» (تکیه بر کلمات از ماست). از دید نویسندگان «کمیتهٔ عمل»، رژیم جمهوری اسلامی، هردو جناح اصلاح طلب و اصولگرا، سلطنت طلب ها و بخشی از اپوزیسیون رژیم، افق «جنبش زن، زندگی، آزادی» را همان لغو حجاب اجباری می دانند.

در اینجا به یک نکتهٔ مهم باید توجه کرد که دارای جنبهٔ روش شناسانه نیز هست و می تواند ما را از برخی اشتباهات در این زمینه مصون دارد.«کمیتهٔ عمل» می گوید: «همه حرکت‌های تاریخی از ترکیب گسست و پیوست شکل می‌گیرند. به عبارتی حکم دادن به امتداد یا انقطاع یک جنبش، درکی خطی از یک تجربهٔ پیچیده تاریخی است و این مخاطره را دارد که در هر دو سویش به مبالغه یا دست‌کم‌انگاری منجر شود.»

باید گفت: اینکه حرکت های تاریخی «ترکیبی از گسست و پیوست» هستند نافی این امر نیست که حرکت معینی را پیروزمند بدانیم یا آن را شکست خورده به حساب آوریم، آن را در حال تداوم و گسترش یا دست کم عدم کاهش و تنزل ارزیابی کنیم و یا تمام شده یا منقطع ــ دست کم در کوتاه مدت ـ بدانیم. در مورد یک جنبش معین، می توان حکمی در مورد پیروزی یا شکست آن و یا در مورد ادامه یا انقطاع آن داد و برخلاف دیدگاه «کمیتهٔ عمل»، چنین امری مفید و لازم است به شرط اینکه جنبه های مختلف آن جنبش و برد تاریخی آن، نقاط قوت و ضعف آن و از آن مهم تر سطح و محتوای مبارزهٔ واقعی برای تحقق اهداف آن و افزایش یا رکود و کاهش شدید شمار فعالان عملی آن در نظر گرفته شوند. اگر شمار فعالان جنبش مورد نظر به طرز چشمگیر و مستمری کاهش یابند و اگر سطح مبارزاتی که ناظر بر اهداف و شعارهای آن باشند کاهش شدید پیدا کنند و یا به حاشیه رانده شوند می توان گفت که جنبش شکست خورده یا متوقف شده است.

در نوشتهٔ «کمیتهٔ عمل» نوعی نسبی گرائی و لاادریگری و یا دست کم پرهیز از صراحت در مورد موفقیت یا شکست این جنبش و یا تداوم یا انقطاع آن دیده می شود. آنها «نتیجه می گیرند» (معلوم نیست براساس چه فرض ها و چه استدلال هائی) که: «طرح این سؤال که آیا جنبش هنوز ادامه دارد یا پایان یافته، به لحاظ شناختی کمکی به ما نمی‌کند». درست است که تنها گفتن اینکه جنبش «زن، زندگی، آزادی» هنوز ادامه دارد یا نه کمکی نمی کند اما چنین حکمی با تحلیل علل و نتایج ادامه یا توقف، حتما به جنبش بعدی یا ادامهٔ جنبش کنونی کمک خواهد کرد. «کمیتهٔ عمل» می نویسد: «اما تصمیم به تمرکز و تأکید بر وجوه گسستگی یا پیوستگی این جنبش اگر به قصد کسب نتایج عملی باشد، به

عنوان یک تمهید روش‌شناختی کمک‌کننده. ساده‌تر بگوییم، نه تأکید بر نقاط قوت جنبش به معنای پیروزی آن است و نه تأکید بر نقاط ضعفش به معنای شکست. تمرکز روی هر کدام، صرفاً روشی است برای کسب نتایج عملی. در این مطلب به دلایلی که در مطلب پیش هم گفتیم، می‌خواهیم بر وجوه گسست در این جنبش تمرکز کنیم.» اینجا هم نسبی گرائی بر بینش و داوری کمیتهٔ عمل حاکم است: در مورد پیروزی یا شکست و یا رکود و اعتلا و گسترش نمی توان برخورد لادری گرایانه، نسبی گرایانه یا پراگماتیستی داشت. باید در این مورد صریح بود و براساس واقعیت – پیروزی یا شکست جنبش مورد نظر – برای مبارزات آینده درس گرفت و کسب تجربه کرد. نتایج شناختی و عملی، برخلاف نگرش پراگماتیستی در مورد شناخت و عمل، از هم جدا نیستند. همچنین باید توجه داشت که آن تمرکز و تأکیدی درست و بجاست که متکی بر تحلیل و شناخت درست واقعیت باشد و تکیه بر نقاط مثبت و قوت با تکیه نقاط منفی و ضعف هم ارز نیست. درست است که باید هردو جنبه را دید اما تکیه بر یک جنبه (مثبت یا منفی) باید ناشی از اهمیت خاص و وزن واقعی آن جنبه در جنبش مورد نظر و متناسب با وزن آن باشد. در غیر این صورت تصویری درست از جنبش ارائه نداده ایم و طبیعتا نتایج درستی هم از نقاط قوت و ضعف آن نمی توانیم بگیریم. اگر تأکید بر تداوم داشته باشیم و شواهد انکار ناپذیری بر این تداوم و تکامل دلالت داشته باشند چنین تأکیدی درست است و می توان از آن نتایج عملی درست و کمک کننده هم گرفت و اگر چنین تأکیدی درست نباشد نتایج درستی نه در شناخت و نه در عمل نمی توان به دست آورد. البته نویسندگان «کمیتهٔ عمل» در جائی از مقالهٔ خود به طور گذرا از «افول جنبش» سخن می گویند. خواننده حق دارد بپرسد چرا در آغاز مقاله و به هنگام بازکردن بحث و طرح «تداوم و انقطاع» به کلی گوئی می پردازند و آنجا که لازم است، در مورد رکود و افول و یا تداوم و اعتلا صراحت لازم نشان نمی دهند؟ این نکته بویژه هنگامی برجسته می شود که توجه کنیم از دید نویسندگان «کمیتهٔعمل» شرکت کنندگان در جنبش «زن، زندگی، آزادی»،این جنبش را «مسأله همهٔ اقشار تحت ستم و در مسیر یک انقلاب همه‌جانبه می‌دیدند و نه فقط مسأله لغو حجاب اجباری به تنهایی. یعنی مشارکت‌شان در این جنبش را با اهداف جامع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به پیش می‌بردند و نه به شکل تک مطالبه‌ای.» نویسندگان «کمیتهٔ عمل» به خود و به خوانندگان خود پاسخ این سؤال را نداده اند که چه شد که جنبشی که آن را حاوی «اهداف جامع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی» قلمداد می کنند دچار «افول گردید»؟ آنها به این سؤال مهم پاسخ نمی دهند و ارتباط این سؤال را با هدفی که برای مقالهٔ خود تعیین کرده اند، یعنی «کسب نتایج عملی» برای جنبش، نمی بینند. ما در نوشته های مربوط به این جنبش – که در آغاز مقاله به آنها اشاره کردیم – برخی از ویژگی ها و کمبودهای جنبش «زن، زندگی، آزادی» را مانند صرفا سلبی بودن شعارهای آن و نبود شعارهای ایجابی، عدم طرح مسایل کارگران و زحمتکشان و غیاب خواست ها و شعارهای اقتصادی – اجتماعی به طور کلی، نبود نقشه – بویژه استراتژی – و نبود یا کمبود پیوند زنده و فعال مبارزاتی با جنبش طبقهٔ کارگر (که دست کم در این مورد تقصیر از هردو سوست)، بیان کردیم و از دید ما عبارت «جنبش با اهداف جامع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی » در مورد جنبش «زن، زندگی، آزادی»، تعارفی توخالی و غیر واقعی بیش نیست. حتی اگر گفته شود ارزیابی از جنبش «زن، زندگی، آزادی» به عنوان جنبش یا انقلابی با اهداف جامع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، مربوط به کمیتهٔ عمل نیست بلکه درک شرکت کنندگان (یا بخشی از شرکت کنندگان) در این جنبش است، کافی نیست و باعث مبراکردن کمیتهٔ عمل نمی شود. زیرا وظیفهٔ نیروهای انقلابی این است که چنین توهمی را نقد کنند، که نویسندگان «کمیتهٔ عمل» نکرده اند، و ویژگی های یک انقلاب یا «جنبشی با اهداف جامع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی» و چگونگی ارتقای یک جنبش معین به چنین جنبشی را به طبقهٔ انقلابی و همراهان و متحدان او بیان کنند و این طبقه یا

دست کم پیشروان او را برای ارتقای جنبش معین به جنبش انقلابی و «جنبشی با اهداف جامع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی» فراهم سازند یا دست کم در این راه تلاش ورزند.

«کمیتهٔ عمل» به درستی از« ضرورت اینکه معلوم شود جنبش در کجاها نتوانسته ظرفیتش را محقق کند؟ چرا نتوانسته؟ در کدام نقاط مغلوب اینرسی درونی خود شده؟» سخن می گوید بی آنکه«اینرسی درونی» [لَختی و کندی درونی] جنبش را که از دید آنها سدی در مقابل جنبش بوده است توضیح دهد. هر چند قول آن را داده است!

«کمیتهٔ عمل» در بارهٔ ذهنیت شرکت کنندگان در جنبش «زن، زندگی، آزادی» و ذهنیت تودهٔ کارگران در مورد این جنبش و تفاوت میان این دو می نویسد:

«اغلب معترضان اما خیابان‌ها را با باور به ایده یک تغییر ریشه‌ای همه جانبه (انقلاب) تسخیر کردند. (تکیه بر کلمات از ماست.). اینکه ذهنیت و درک این معترضان درباره مختصات چنین انقلابی چیست یا بعضاً چه باورهای متناقض و متضادی از مفهوم انقلاب در میان‌شان رایج است، مسأله‌ای دیگر است. نکته اما اینجاست که آنان در طول این ماه‌ها «زن، زندگی، آزادی» را مسأله همهٔ اقشار تحت ستم و در مسیر یک انقلاب همه‌جانبه می‌دیدند و نه فقط مسأله لغو حجاب اجباری به تنهایی. یعنی مشارکت‌شان در این جنبش را با اهداف جامع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به پیش می‌بردند و نه به شکل تک مطالبه‌ای.»

باید توجه داشت: اینکه تظاهر کنندگان یا بخشی از آنها به تغییر ریشه ای باورمند بوده باشند یک چیز است و اینکه برای انجام آن تغییر ریشه ای وارد عمل مشخص و مقتضی چنین باوری شده با شند، یک چیز دیگر. اینکه کمیتهٔ عمل می گوید اغلب معترضان، جنبش «زن، زندگی، آزادی» را« مسألهٔ همهٔ اقشار تحت ستم در مسیر یک انقلاب همه جانبه» می دیدند یک فرض ثابت نشدنی است چون ما از ذهن آنها اطلاعی نداریم. اما اینکه برای انجام چنین تغییری وارد عمل شدند یا نه یک پرسش قابل پاسخ است که به طور تجربی - و نه بر اساس فرض های دلبخواه و یا ثابت نشدنی در مورد ذهنیت آدم ها - قابل تأیید یا رد است. پاسخ این است که چنین عملی (یعنی عمل انقلاب) در دستور کار نبوده چون چنین عملی مستلزم نوعی نقشه و سازماندهی معین و در یک کلام نوعی استراتژی و تاکتیک است که هیچ شاهدی بر وجود آن و عملکرد آن دلالت نمي کند. از روی شعارها و پیگیری مبارزه می توان فرض کرد که خواست تغییر بنیادی البته به شکل سلبي و آن هم اساسا در حوزهٔ سیاسی– فارغ از شدت و ضعف آن و درجهٔ گستردگی و قبول عامش در میان فعالان «جنبش زن، زندگی، آزادی»- وجود داشته، اما این خواست با یک برنامهٔ عمل برای انقلاب و تحقق خواست های سلبی و ایجابی همراه نبوده است . این نکتهٔ مهمی است که نه فقط کمیتهٔ عمل، بلکه همه یا اغلب کسانی که جنبش زن، زندگی، آزادی را یک انقلاب می دانند بدان توجه ندارند: هیچ یک از این مدعیان پاسخی برای این پرسش ندارند که این «انقلاب» فرضی را چه کسانی (از دیدگاه طبقاتی) با کدام سازماندهی و کدام نقشه و برنامه ای (کدام استراتژی و تاکتیکی) می خواستند به پیش ببرند؟

در دی ماه ۱٤۰۱ در مقالهٔ «فراز و نشیب جنبش انقلابی کنونی و استیصال رژیم» نوشتیم:

«باید توجه داشت که حرف زدن یا شعاردادن یا تبلیغ و ترویج در مورد سرنگونی جمهوری اسلامی معادل قیام نیست، تظاهرات خیابانی و حتی درگیری با نیروهای انتظامی و سرکوبگر قیام نیست. قیام به معنی عمل سازمان یافته و فعال (یعنی عمل مثبت و ایجابی و پرواکتیوproactive درمفهوم کُنشی و نه واکنشی) با هدف به عمل درآوردن خواست سرنگونی و تحقق یک رشته خواست های ایجابی و البته خواست های سلبی نیروهای انقلابی است که به هیچ وجه - دست کم به گمان ما و در حد اطلاعات ما - نه در حرکت مبارزان جنبش اخیر مشاهده می شود و نه حتی در برنامهٔ جریان هائی که از زوایای مختلف از قیام حرف می زنند ... برخی از سازمان ها، گروه ها و جریان های سیاسی چپ

و بسیاری دیگر بسادگی از کلمۀ قیام و انقلاب و غیره در مورد وضعیت کنونی حرف می زنند در حالی که وسیع ترین توده های رنج و کار، که اکثریت بالای ۸۵ در صد جمعیت را تشکیل می دهند، یعنی کارگران و دهقانان وارد جنبش سیاسی نشده اند.» و باید افزود: تا چه رسد به اینکه براندازی رژیم و بنانهادن یک انقلاب سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را در دستور کار قرار داده باشند.

نکتۀ دوم ـ ردّ پای نامرئی مسابقه بقا: چرا شکاف خیابان و محل کار کم شد، اما پُر نشد؟

کمیتۀ عمل می نویسد:

«البته که حجاب اجباری خصلتی صنفی و قشری ندارد و مرکز ثقلِ سازوکار بزرگتری از سلب حقوق همگانی است. اما چنین درکی از مقابله با حجاب اجباری (به عنوان نقطه پرش مبارزه) بیشتر در میان فعالان سیاسی و پیشروهای کارگری وجود دارد و نه در میان اکثریت طبقه کارگر. با طولانی‌تر شدن و بالاتر رفتن هزینه اعتراضات خیابانی، این شکاف ذهنی بیشتر خود را نشان داد. تعبیر بسیاری از همین مردمی که با اعتراضات همدل اما به همان نسبت ناهمگام بودند چنان بود که گویی این جنگ، جنگی بر سر بقا (که سرنوشت هستی و نیستی‌شان را تعیین می‌کند) نیست؛ بلکه جنگی برای کسب یک دستاورد مشخص (لغو حجاب اجباری) است. این یعنی همه آن دلالت‌های رهایی‌بخشی که به مانیفست «زن، زندگی، آزادی» الصاق می‌شود (حتی در همان حوزه حقوق زنان) هم به تمامی به زبان و ذهن مردم ترجمه نشده بود. به باور ما این یکی از مهم‌ترین چالش‌های درونی این جنبش و مانع بر سر ارتقای آن بوده است.»

از دید کمیتۀ عمل، اگر «لایه های منفعل و عقب ماندۀ طبقۀ کارگر» را «که اصولاً انتظار پیوستن‌شان به اعتراضات انقلابی نه فقط عبث است، که الزاماً مطلوب هم نیست» و نیز بخش پیشرو کارگران را که منفعل نبودند کنار بگذاریم، تودۀ عظیم کارگران که بین این دو بخش قرار دارند (و کمیتۀ عمل تلویحا بر آن است که اکثریت کارگران را تشکیل می دهند)، با اعتراضات مطرح شده در جنبش زن، زندگی، آزادی، «همدل بودند اما به آن نپیوستند.» (تکیه بر کلمات از اصل است) و می افزایند:

وقتی پای صحبت چنین کسانی می‌نشینیم، متوجه می‌شویم که چنانچه پوسته تعارفاتی مثل «دمشان گرم» و «کارشان درست است» را کنار بزنیم، در پاسخ به این پرسش که پس چرا خودشان مشارکت نمی‌کنند، پیش‌فرض‌های ذهنی‌شان صراحت بیشتری پیدا می‌کند و مشخص می‌شود که برداشتشان از افق این اعتراضات به گونه‌ای است که گویی این جنبش برای کسب مطالبات به‌حق دیگری است.»

بدین سان از دید کمیتۀ عمل «بخش مهمی از «طبقۀ عصیان زده و معترض» با اعتراضات همدل بودند اما به آن نپیوستند» و برای توضیح علت عدم پیوستن بخش اعظم کارگران به جنبش «زن، زندگی، آزادی» می گویند: وقتی پای صحبت چنین کسانی می‌نشینیم، متوجه می‌شویم که ... پیش‌فرض‌های ذهنی‌شان صراحت بیشتری پیدا می‌کند و مشخص می‌شود که برداشتشان از افق این اعتراضات به گونه‌ای است که گویی این جنبش برای کسب مطالبات به حقِ دیگری است.» و نتیجه می گیرند «**بنابراین** چه خوشمان بیاید و چه نیاید در میان بخش‌هایی از مردم چنین نگاه مطالبه محوری به این جنبش وجود داشته است». به فرض اینکه بپذیریم نویسندگان کمیته عمل «پای صحبت چند کارگر» نشسته و چیزی شبیه آنچه در این مورد گفته اند را شنیده باشند، اما از این گفت و شنود و یا صرفا شنود فرضی نمی توان در مورد رفتار ده یا پانزده میلیون کارگر نتیجه گیری کرد و با «ضرس قاطع» کلمۀ «بنابراین» را به کار برد و مدعی شد «در ذهن رهگذران هزینۀ مشارکت در این اعتراضات برای همه است و اما کسب مطالبات بلافصلش برای یک گروه.»

حتی اگر فرض کنیم که بخش مهمی از کارگران موضوعات مطرح شده در جنبش «زن، زندگی، آزادی» را مسألهٔ خودشان نمی دانستند و جنبهٔ عام این اعتراضات را نمی دیدند، باید علت این امر را جستجو کرد. کمیتهٔ عمل با این ارزیابی که کارگران، این جنبش را مطالبه محور برای بخش خاصی از جامعه می دانستند و یا ربط میان آن جنبش و جنبش برای بقا را نمی دیدند، در همین جا متوقف می شود و جلوتر نمی رود، یعنی به دنبال پیداکردن علت وجود چنین درکی در میان کارگران نیست. یعنی از خود نمی پرسند که چرا تودهٔ کارگران صرفاً به مسایل مربوط به بقای خود (مسایل اقتصادی) می اندیشند و مسایل دیگر را از آن دیگران می دانند (یا موضوع مطالبهٔ بخش دیگری از مردم تلقی می کنند؟) در حالی که این امر، حتی اگر فرض کنیم که درست باشد، معلول است. از دید ما علت اصلی این امر، کمبود آگاهی سیاسی و طبقاتی و نبود سازماندهی درخور این آگاهی سیاسی و طبقاتی در میان تودهٔ کارگران است که به صورت نشناختن ضرورت و اهمیت جنبش سیاسی طبقهٔ کارگر، بویژه ضرورت جنبش سیاسی مستقل این طبقه، و نبود حرکت در این زمینه – دست کم در مقیاسی وسیع و قابل توجه - نمودار می شود. کسانی که با جنبش کارگری ایران آشنائی دارند می دانند که در میان کارگران، حتی کارگران فعال و مبارز و بخشی از رهبران عملی مطالبات کارگری، کارگرانی که از زندان و شکنجه و بیکاری و تهدید و ضرب و شتم واهمه ای ندارند و برای خواست های خود با اراده و تصمیم و شور و تلاش تحسین کردنی مبارزه می کنند، آری حتی در میان چنین کارگرانی این تکیهٔ کلام محافظه کارانه و نادرست وجود دارد که «مبارزهٔ ما صنفی است و نه سیاسی!» و باید توجه داشت که چنین عباراتی را نه تنها در مقابل نیروهای امنیتی و پلیس سیاسی و دستگاه قضائی رژیم بلکه در مقابل رفقا و همرزمان خود نیز به کار می برند و بعضاً در بیانیه ها و نوشته های خود نیز منتشر می کنند. این واقعیت و موارد مشابه دیگر، ضرورت کار آموزشی، مبارزهٔ نظری و سیاسی را ده چندان می کند.

جنبش سیاسی طبقهٔ کارگر، یا بهتراست بگوئیم عرصهٔ سیاسی مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا، در «جنبش برای بقا» – یا به عبارت روشن تر در مطالبات اقتصادی و یا در آن مطالبات سیاسی ای که ترجمان مستقیم مطالبات اقتصادی کارگران و ادامه یا دنبالهٔ آن هستند – خلاصه نمی شود. همچنین جنبش سیاسی طبقهٔ کارگر صرفا افشا و رد سیاست بورژوازی و دیگر طبقات استثمارگر و مرتجع نیست. هدف جنبش سیاسی طبقهٔ کارگر یا سیاست مستقل طبقهٔ کارگر، سازماندهی سیاسی، اجتماعی و مدنی کل جامعه به نحوی است که تأمین کنندهٔ منافع فوری و منافع دراز مدت طبقهٔ کارگر و زحمتکشان غیرپرولتری باشد، راه را برای تغییرات اقتصادی یعنی تغییر انقلابی روابط تولید و توزیع و آزادسازی فرهنگ جامعه از سلطهٔ سرمایه و روابط و نهادهای پیشاسرمایه داری هموار سازد. در یک کلام موضوع مبارزهٔ سیاسی، ساختن جامعه ای دیگر و جهانی دیگر است. تا هنگامی که چنین درکی و عمل براساس آن در میان اکثریت کارگران به وجود نیاید نمی توان انتظار داشت که طبقهٔ کارگر مُهر خود را بر جنبش بکوبد و جنبش و انقلاب را رهبری کند و عدم رهبری انقلاب توسط طبقهٔ کارگر معادل ناکام ماندن و شکست انقلاب است.

در اینجا بد نیست به یک جنبهٔ دیگر از دیدگاه کمیتهٔ عمل بپردازیم که در نوشتهٔ «دربارهٔ ما –۱ مهر ۱۳۹۶» مندرج در سایت آنها آمده است. در آنجا می خوانیم: «جمع‌بندی تجربهٔ تشکل‌یابی فعالان کارگری در دست‌کم یک دههٔ گذشته، بن‌بست سبک کارِ کمیته‌هایی را نشان می‌دهد که از سویی فعالیت‌های خود را در چهارچوبِ علنی و قانونی نگه می‌دارند و از سوی دیگر با کشیدن دیواری بین مطالبات صنفی و سیاسی، عملاً از کسب دستاورد در حوزهٔ اولی نیز درجا می‌زنند. حال آنکه در سرمایه‌داری استبدادی ایران که پاسخش به کوچکترین صدای اعتراض سرکوب است، تحقق ابتدایی‌ترین مطالبات صنفی هم اجباراً از مسیر مبارزهٔ سیاسی می‌گذرد.» (تکیه بر کلمات از ماست)

باید گفت: ضرورت جنبش سیاسی طبقۀ کارگر، برخلاف تصور کمیتۀ عمل، اساسا به خاطر سیاست ارتجاعی حاکم و مخالفت آن رژیم با هرگونه اعتراضی نیست. صرفاً یا اساساً به این علت نیست که «در سرمایه‌داری استبدادی ایران که پاسخش به کوچکترین صدای اعتراض سرکوب است، تحقق ابتدایی‌ترین مطالبات صنفی هم اجباراً از مسیر مبارزۀ سیاسی می‌گذرد». حتی اگر حکومتی دموکراتیک در ایران برقرار می بود باز هم می بایست مبارزۀ سیاسی طبقۀ کارگر یکی از اساسی ترین مبارزات جامعه و طبقۀ کارگر را تشکیل دهد. مبارزۀ سیاسی طبقۀ کارگر، مبارزه ای واکنشی نیست و نباید صرفاً در واکنش به ستم ها و پایمال شدن حقوق کارگران و دیگر توده ها به راه افتد، بلکه باید به این مبارزه همچون روندی کنشی، مبارزه ای برای تغییر بنیادی جامعه و پی ریزی جامعه ای نو و جهانی نو نگریست.

ندیدن علت اصلی یا یکی از علل اصلی ناکام ماندن جنبش «زن، زندگی، آزادی» و دیگر جنبش های مهم سال های اخیر ندیدن ضرورت مبارزۀ سیاسی طبقۀ کارگر (ورود طبقۀ کارگر به عرصۀ مبارزۀ سیاسی برای دستیابی به اهداف انقلابی فوری و اهداف درازمدت این طبقه)، باعث شده که کمیتۀ عمل بنویسد: «اما اینکه چرا این اعتصابات نمادین فراگیر نشد - و نتوانست چنین شکافی را تا مرحله اعتصاب عمومی پر کند - به زعم ما بخشاً به همان معضل اولیه‌ای برمی‌گردد که در قسمت قبل اشاره کردیم: اینکه ذهنیت بخش زیادی از طبقه کارگر نسبت به افق این اعتراضات، کسب مطالبات مشخص در حوزه لغو حجاب اجباری بوده و نه یک انقلاب همه‌جانبه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی.»

کمیتۀ عمل بالاتر می گوید: «ذهنیت بخش‌های نه چندان کمی از توده مردم در نگاه به این اعتراضات، حائز چنین برداشت‌های جامع‌نگری [یعنی تغییرات جامع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی] نبود. » از دید کمیتۀ عمل، از آنجا که اکثریت کارگران، جنبش «زن، زندگی، آزادی» را «یک انقلاب همه جانبۀ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی» نمی دیدند بلکه افق آن را «کسب مطالبات مشخص در حوزۀ لغو حجاب اجباری» تصور می کردند، در این جنبش شرکت وسیع نداشتند. «کمیتۀ عمل» دلایل و شواهدی نشان نداده است که نشان دهد کارگران یا اکثریتشان چگونه فکر می کردند، اصولا یافتن شواهدی مبنی بر اینکه ذهنیت کارگران چگونه است، اگر ناممکن نباشد بسیار دشوار است. بدین سان نتیجه گیری کمیتۀ عمل بر اساس یک فرض غیر بدیهی و یا اثبات نشده است. اما برای یک لحظه فرض کنیم که فرض کمیتۀ عمل درست باشد. در آن صورت اگر کارگران یا اکثریتشان بر این باور می بودند که جنبش «زن، زندگی، آزادی» یک انقلاب همه جانبۀ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است در آن شرکت می کردند! چنین فرضی کارگران را در حد توده ای که دیگران باید شرایط مبارزه اش را فراهم کنند یا در سطح توده ای «حاضرخور» پائین می آورد.

وقتی که ما از ضرورت مبارزۀ سیاسی مستقل طبقۀ کارگر حرف می زنیم، مبارزه ای که مستلزم کار تئوریک، سیاسی و تشکیلاتی دائمی و پیگیر – از جمله و بویژه تلاش در راه ایجاد هسته های انقلابی در درون کارگران است – دقیقاً مرزبندی با چنین بینش نیابتی و یا حاضر خورانه است. بی تردید کارگران نسبت به جنبش های دیگر طبقات و به طور کلی نسبت به جنبش های اجتماعی نباید بی اعتنا باشند اما دخالت آنها در این جنبش ها براساس منافع ویژۀ طبقاتی و سیاست ویژۀ خود کارگران و در نتیجه ابتکار خود کارگران باید باشد.

واقعیت این است که حتی اگر کارگران در این جنبش شرکت می کردند و از خواست های آن حمایت به عمل می آوردند، این هنوز به معنی مبارزۀ سیاسی مستقل خود طبقۀ کارگر نمی بود. مبارزۀ سیاسی طبقۀ کارگر را خود این طبقه پی ریزی می کند، سازمان می دهد و به پیش می برد. اما این – همان گونه که گفته شد - به معنی بی اعتنائی به جنبش ها و اعتراضات انقلابی طبقات و یا لایه های دیگر اجتماعی نیست. طبقۀ کارگر با حمایت خود از خواست های بحق این جنبش ها و با شرکت در آنها براساس دید و سیاست خود، و نه دنباله روی از جنبش، می تواند و باید برآن اثر بگذارد و آن را تکامل و تعالی بخشد، همچنین می تواند و باید از جنبش های دیگر بیاموزد.

در موضوع مبارزهٔ سیاسی طبقهٔ کارگر باید با دو گرایش نادرست مرزبندی داشت: **گرایش نخست،** تکیه اش بر سیاسی شدن کارگران در مفهوم عام کلمه یعنی روی آوردن کارگران به «مبارزهٔ سیاسی به طورکلی» است و نه الزاما درگیرشدن کارگران با سیاست ویژهٔ طبقهٔ خود: یعنی سیاستی که هدف اصلی آن را آزادی طبقهٔ کارگر و کل جامعه از سلطهٔ سرمایه داری و نظام طبقاتی به طور کلی تشکیل می دهد. این گرایش بویژه با ارجاع یک جانبه (یا دست کم غیر همه جانبه) و غیر انتقادی به روند تاریخی تکامل مبارزهٔ پرولتاریا تقویت می شود. روند تاریخی و عینی «سیاسی شدن» طبقهٔ کارگر غالبا و بویژه پیش از نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم در اروپا و آمریکا و نیز در شمار بسیار زیادی از کشورهای مستعمره، نیمه مستعمره و عقب مانده، براساس آموزش سیاسی این طبقه از طبقات دیگر (اساسا بورژوازی و خرده بورژوازی) و یا روشنفکران وابسته به آن طبقات بوده است. این آموزش معمولا یا به دنباله روی کارگران از بورژوازی یا خرده بورژوازی برای تثبیت سیاست آن طبقات منجر می شود و یا به رها کردن کارگران و منافع آنها از سوی طبقات غیر پرولتری که زمانی نقش «معلم و مربی» کارگران را ایفا می کردند، می انجامد. در هر دو حالت هدف و نتیجه، آن چیزی نیست که مورد نیاز کارگران در مبارزهٔ طبقاتی است **یعنی مبارزهٔ سیاسی مستقل خود طبقهٔ کارگر**. از نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم با شکل گیری کمونیسم علمی و پیوند آن با مبارزهٔ عملی پرولتاریا، می توان گفت که روند شکل گیری مبارزهٔ سیاسی پرولتاریا یا روند به اصطلاح «سیاسی شدن کارگران» از بیخ و بن تغییر کرده است یا می تواند تغییر کند.

گرایش دوم، در گفتار بر سیاست مستقل طبقهٔ کارگر و حتی گاهی بر کمونیسم علمی تکیه می کند اما غالبا استقلال مبارزهٔ سیاسی کارگران را با فرقه گرائی و دید محدود طبقاتی که با تکه پاره هائی از بینش های اکونومیستی، آنارشیستی، بلانکیستی و دیگر گرایش های سوسیالیستی بورژوائی و خرده بورژوائی و انواع نخبه گرائی های جدید سر هم بندی شده اند، اشتباه می کند. این دید، در حقیقت کارگران را از توده های مردم جدا می سازد و مفهوم و مضمون وسیع مبارزهٔ سیاسی پرولتری را مخدوش می نماید و یا زیر پرچم «خلوص سیاسی پرولتری» به نوعی **بی اعتنائی به سیاست** فرو می غلتد.

کارگران انقلابی و به طور کلی همهٔ انقلابیان طرفدار آزادی طبقهٔ کارگر در مرزبندی با این دو گرایش انحرافی، ضرورت دارد که از یک سو بر ویژگی های سیاست طبقاتی و انقلابی پرولتاریا تکیه داشته باشند و مفهوم عمیق و مضمون وسیع و آزادی بخش آن را، هم درست بشناسند و هم به درستی و با انرژی تمام ترویج و تبلیغ کنند و در عمل روزانه به کار بندند. از سوی دیگر منافع سیاسی توده های وسیع مردم (اعم از کارگران و یا توده های غیرپرولتری مردم) و تلاش های سیاسی حق طلبانهٔ آنها را بشناسند، از مبارزات بحق آنها پشتیبانی به عمل آورند، **و در فرآیندهای عملی از آن جنبش های توده ای بیاموزند و به آن جنبش ها چیزی یاد بدهند.**

<u>این کار در جریان جنبش «زن، زندگی، آزادی»، نه از سوی کارگران پیشرو و نه از جانب فعالان جنبش «زن، زندگی، آزادی» صورت نگرفت.</u>

کمیتهٔ عمل، به صورت دیگری نیز می کوشد این عدم پیوند بین جنبش «زن، زندگی، آزادی» و جنبش کارگری را توضیح دهد. از دید «کمیتهٔ عمل» موانعی در این زمینه وجود داشت و «این موانع باید در درون خود این جنبش شناسایی و حل و فصل می‌شد، اما نشد! همین بس که در یکی از دهشتناک‌ترین لحظات حیات اقتصادی طبقه کارگر، نمی‌توان انتظار به حرکت درآمدن اکثریت قاطع جامعه را حول جنبشی داشت که جنگ روزانهٔ آنان برای بقا (یعنی معیشت‌شان) را در مدار توجهش قرار نداده باشد. اگر این جنبش نسبت به وضعیت حاد اقتصادی موجود حساس‌تر بود

و پرچمدار مقابله با افزایش مالیات‌ها و یارانه‌زدایی‌ها و «مولدسازی» و «برنامه هفتم توسعه» و غیره می‌شد، شانسش را هم برای مشارکت فعالانه (و نه حمایت منفعلانه) از سوی کارگران افزایش می‌داد.»

بینش نیابتی ای که بالاتر به آن اشاره کردیم در اینجا نیز خود را نشان می دهد. باید پرسید چه کسی یا چه کسانی می توانند و باید در جنبش اجتماعی، «دهشتناک ترین لحظات حیات اقتصادی طبقهٔ کارگر» را در مد نظر داشته باشند تا انتظار این باشد که «اکثریت قاطع جامعه حول این جنبش» گرد آید؟ آیا جز در حالتی که خود طبقهٔ کارگر پرچمدار مبارزهٔ سیاسی، اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی برضد رژیم حاکم و پایگاه طبقاتی آن باشد، چنین چیزی امکان پذیر است؟

تاریخ مبارزات طبقاتی کارگران علیه بورژوازی و نظام سرمایه داری در سراسر جهان نشان می دهد که این مبارزات اساسا در سه عرصه جریان داشته اند و دارند: **عرصهٔ مبارزهٔ اقتصادی** (یا مبارزات اقتصادی ـ اجتماعی)، **عرصهٔ مبارزهٔ سیاسی** و **عرصهٔ مبارزهٔ نظری** (یا مبارزات نظری- فرهنگی). یک شرط مهم پیروزی مبارزهٔ طبقاتی کارگران، پیوند نزدیک، هماهنگی، همیاری و تمرکز این سه عرصهٔ مبارزهٔ طبقاتی در جهت تحقق اهداف و خواست های مبرم و فوری و اهداف و خواست های درازمدت طبقهٔ کارگر است. در این میان و بویژه به هنگام بحران های سیاسی و خیزش های توده ای، مبارزهٔ سیاسی پرولتاریا اهمیت درجهٔ اول پیدا می کند. اما این به معنی بی اهمیت بودن یا غیرضروری بودن عرصه های دیگر مبارزه، بویژه مبارزات اقتصادی- اجتماعی کارگران نیست و نمی تواند باشد.

مبارزات اقتصادی – اجتماعی طبقهٔ کارگر ایران (اعم از کارگران مزدی یدی یا فکری رشته های مختلف صنعت، خدمات و کشاورزی) برای افزایش مزدها ـ بویژه در شرایط تورم افسارگسیخته و این واقعیت که مزدهای حقیقی در ایران جزء پائین ترین مزدها در جهان است ـ، کاهش ساعت کار روزانه و هفتگی، تأمین اجتماعی (از جمله مستمری بیکاری مکفی برای تمام کارگران بیکار و جویندگان کار)، بیمهٔ سوانح کار و از کارافتادگی، افزایش مستمری و تأمین بیمه بهداشتی و مسکن و خانهٔ سالمندان برای بازنشستگان و همسان سازی حقوق آنان با کارکنان شاغل، تأمین بهداشت، درمان و آموزش رایگان در تمام سطوح و بدون تبعیض برای تمام افراد جامعه، مراقبت های بهداشتی و تأمین هزینه های درمانی و زایمان و استراحت زنان باردار و مرخصی با حقوق و مزایای کامل پیش از زایمان و پس از آن، تأمین هزینهٔ شیرخوارگاه ها و کودکستان برای نوزادان و کودکان، پرداخت به موقع حقوق و مزایای کارگران توسط کارفرما و در صورت سرپیچی کارفرما به هر دلیل، پرداخت مزد ها و مزایای عقب افتادهٔ کارکنان توسط دولت و غیره و غیره، طی دهه های گذشته همواره زمینه هائی برای مبارزات کارگران بوده است و در آینده هم خواهد بود. در این میان مبارزه برای حق بازرسی کارخانه ها و کارگاه ها توسط نمایندگان منتخب کارگران، مبارزه علیه هرگونه تبعیض جنسی، مذهبی، ملی، قومی و نژادی در محیط کار و در جامعه، مبارزه علیه کار کودکان، مبارزه علیه سیاست های نئولیبرالی دولت در زمینه های مختلف و بویژه در زمینهٔ حذف یا کاهش دستاوردهای کارگران و خصوصی سازی ها و غیره نیز بخش مهمی از مبارزات اقتصادی و در همان حال بخشی از مبارزات سیاسی کارگران را تشکیل می دهد.

<u>به طور کلی، مبارزهٔ اقتصادی، دبستان مبارزهٔ طبقاتی است</u> و بدون آن مبارزات دیگر کارگران شکل نمی گیرند. اما همان گونه که گفته شد مبارزهٔ طبقاتی در محدودهٔ مبارزات اقتصادی – حتی در محدودهٔ آن مبارزات اقتصادی که توانائی مبدل شدن سریع به مبارزات سیاسی دارند ـ، نمی تواند باقی بماند. مثلا مبارزات کارگران برای حق تشکل و مذاکرات دسته جمعی، یا مبارزه برای یک رشته خدمات عمومی، مبارزه برای شرکت نمایندگان واقعی کارگران در تصمیمات مربوط به کارگران و مسایل کارگری، مبارزه علیه بیکارسازی و بستن مؤسسات تولیدی و غیره مهم هستند و شرکت کارگران در آنها یا در مبارزات مشابه، ضروری است. برخی از این مبارزات، مثلا مبارزه برای برقراری

بازرسی کارگری یا مبارزه علیه بیکارسازی یا خصوصی سازی و غیره می توانند در شرایط رشد و برآمد جنبش کارگری زمینه را برای ایجاد تشکل های جدید مانند کمیته های کنترل کارگری و یا کمیته های کارخانه و محل کار، فراهم سازند.

اما این مبارزات با آنکه خصلت کم و بیش سیاسی هم دارند و زمینه را برای رشد جنبش انقلابی کارگران فراهم می سازند، نمی توانند جایگزین مبارزۀ سیاسی طبقۀ کارگر در معنی دقیق و ویژۀ آن، یعنی مبارزۀ سیاسی انقلابی کارگران گردند. آزادی کارگران از استثمار و ستم طبقاتی تنها <u>در صورت تغییر بنیادی روابط تولیدی و اقتصادی حاکم</u> بر جامعه می تواند تحقق یابد. اما روبنای سیاسی و حقوقی و ماشین اداری، پلیسی، امنیتی، قضائی و نظامی مربوط به آن، حافظ و پشتیبان روابط استثماری و ستم طبقاتی حاکم هستند و روابط تولیدی و اقتصادی نوین با حضور روبنای سیاسی و حقوقی حاکم نمی توانند برقرار شوند. از این رو تغییر اساسی روابط سیاسی و حقوقی حاکم ضرورت پیدا می کند و این تغییرات انقلابی با برانداختن روبنای سیاسی و حقوقی حاکم و نهادهای حافظ آن، یعنی با سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی، شروع می شود.

بدین سان یکی از اساسی ترین درس هائی که از جنبش سال ۱۴۰۱ می توان گرفت دقیقا همین ضرورت برپائی مبارزۀ سیاسی مستقل طبقۀ کارگر است. مبارزۀ سیاسی طبقۀ کارگر به خاطر این واقعیات که مبارزه ای است متعلق به طبقۀ دارای اکثریت مطلق جامعه، طبقه ای که بزرگترین مولد ثروت جامعه است، طبقه ای که هیچ نفعی در استثمار و ستم بر دیگر طبقات و لایه ها ندارد، طبقه ای که مبارزه اش برای رهائی سیاسی و اقتصادی از آغاز شکل گیری اش با جنبش زنان برای آزادی مقارن و همراه بوده است، طبقه ای که خود بزرگترین نیروی مولد جامعه است و تقابل و تضاد منافعی با تکامل تولیدی،علمی، فنی، هنری و فرهنگی ندارد، آری به خاطر همۀ این ویژگی ها، مبارزۀ طبقاتی کارگران مزدی، بویژه مبارزۀ سیاسی پرولتاریا، مبارزه ای است که می تواند اکثریت قاطع افراد جامعه را به گرد خود متحد سازد؛ همچنین قادر است جنبش های پیشرو طبقات و لایه های دیگر جامعه را نیز به جلو سوق دهد و کیفیت و بُرد و دامنۀ آنها را ارتقا بخشد.

<u>نکتۀ سوم ـ نداشتن قدرت بازدارندگی در مقابل عملیات‌های مخرب رقبای جمهوری اسلامی</u>

«کمیتۀ عمل» در این مورد، انگشت بر روی اقدامات «رقبای جمهوری اسلامی» [منظور اساسا دولت های امپریالیستی و سرمایه داری محلی و منطقه ای است] که به گفتۀ کمیتۀ عمل «وارد گود شده بودند تا سهم خودشان را از این خوان یغما طلب کنند». کمیتۀ عمل می گوید « تولید سیستماتیک فیک‌نیوز [اخبار ساختگی] و عملیات‌های روانی کوتاه مدت با استفاده از ارتش‌های سایبری و رسانه‌های بزرگ فارسی زبان ماهواره‌ای، سلاحی در دست این دولت‌های رقیب بود برای امتیازگیری از حریفشان جمهوری اسلامی. برای آن‌ها یک جنجال و سروصدای رسانه‌ای ـ ولو دروغ ـ فضا را به قدر کافی برای «فشار روانی» بر حکومت و افزایش قدرتِ چانه‌زنی بر سر میز مذاکره فراهم می‌کرد؛ یعنی حکومت را به قدری ضعیف می‌کرد که در مقابل زد و بند از بالا کرنش کند، اما در عین حال کُشته هم نشود».

از دید کمیتۀ عمل «به طور خلاصه خیزش ۱۴۰۱ سطح جدیدی از بروز انواع عملیات رسانه‌ای، سایبری و روانی مخرب جناح‌های رقیب جمهوری اسلامی را به نمایش گذاشت که در عین حال نشانگر عدم آمادگی نیروهای مترقی برای مقابله درست با این موج‌های مخرب بود. کم نبودند رسانه‌ها و فعالان مستقل و مترقی که بارها از این دست عملیات‌های روانی رودست خوردند یا ناخواسته و ناآگاهانه در ترویجشان مشارکت داشتند.»

بی گمان نیروهای بورژوازی داخلی و خارجی، بویژه آنهائی که منافع ویژه و مهمی در ایران و منطقه دارند، هم برای حفاظت از منافع خود و خنثی کردن خطراتی که آن منافع را ممکن است تهدید کنند و هم با هدف منحرف کردن جنبش و دستیابی به امکانات جدید در صورت سقوط احتمالی رژیم یا تضعیف آن و هم همان گونه که نویسندگان کمیتهٔ عمل تأکید دارند برای گرفتن امتیاز از رژیم اسلامی در مقابل رویدادهای جنبش بی اعتنا باقی نمی مانند و می کوشند و خواهند کوشید بیشترین بهره برداری از این رویدادها داشته باشند و یا کمترین خطر متوجه آنها شود. بی گمان نیروهای انقلاب نباید کوچکترین توهم و امیدی نسبت به سیاست این دولت ها داشته باشند و باید انگیزه های حرکات و اهداف آنها را برای کارگران و توده های مردم افشا کنند. اینکه کمیتهٔ عمل در مورد «نداشتن قدرت بازدارنگی» از سوی نیروهای انقلابی در مقابل این نیروها و حرکاتشان هشدار می دهد، هشداری بجاست. در همان حال باید توجه داشت که تا مدت های زیاد و حتی پس از پیروزی انقلاب کارگری (یا بهتراست بگوئیم حتی پس از نخستین گام های این پیروزی که با سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی، استقرار فرمانروائی طبقهٔ کارگر و حرکت به سمت سوسیالیسم آغاز می شود)، نیروهای ضد انقلاب جهانی ممکن است همچنان دست بالا را داشته باشند و توانائی نیروهای انقلاب در مقابل آنها محدود باشد. اما در هر حال، چه پیش از انقلاب و در دوران تدارک آن و چه پس از انقلاب، نباید لحظه ای از افشای سیاست های بورژوازی و مقابله با آن – از جمله سیاست های رقبای جمهوری اسلامی - غافل بود. توضیح سیاست های مختلف جریانات بورژوائی و ضدانقلابی داخل و خارج و افشای آنها و در صورت امکان، تقابل عملی با آنها، جزء وظایف همیشگی ما هستند.

نکتهٔ چهارم - توهم به امپریالیسم

«کمیتهٔ عمل» برای نشان دادن این توهم در میان بخشی از اپوزیسیون (بویژه اپوزیسیون خارج از کشور) به مواردی مانند «پتیشن [درخواست] نویسی برای طرح‌هایی مثل اخراج سفرا، تحریم سپاه، دیدار با مقامات دولت‌های اروپایی و آمریکایی و حتی توهم به رسانه‌های جریان اصلی بین‌المللی (وابسته به سرمایه‌های بزرگ)» اشاره می کند و می افزاید: «اکنون که چند ماهی است توجه رسانه‌ای فروکش کرده و آشکار شده که مذاکرات پشت پردهٔ دولت‌های غربی دقیقاً در اوج اعتراضات خیابانی (پاییز ۱۴۰۱) صورت گرفته بوده، باد این توهمات تا میزانی خوابیده است. به ویژه که از سرگیری مذاکرات طرفین و بده بستان‌هایشان حالا صورت علنی گرفته و ترور و حذف فیزیکی مخالفان از اقلیم کردستان تا ترکیه و از خاک اروپا تا تیرانای آلبانی ادامه دارد. با تمام این اوصاف مطلقاً نمی‌توان ادعا کرد که توهم به این «امپریالیسمِ منجی» از بین رفته یا مجدداً در آینده احیا نخواهد شد. بنابراین صحبت درباره اینکه ایرانیان خارج از کشور در حمایت از خیزش‌های داخلی چگونه دخالتی ترتیب دهند که زائده پروژه‌های امپریالیستی یا آغشته به توهمات حول آن نشود، هیچ‌وقت دیر یا بلاموضوع نیست».

کمیتهٔ عمل، «ارتباط گرفتن و همبستگی با تشکل‌های توده‌ای مترقی در خارج (احزاب رادیکال، اتحادیه‌های کارگری و گروه‌های فمینیستی و دانشجویی مترقی و...) و در یک کلام شبکه‌سازی‌های انترناسیونالیستی» را توصیه می کند که منجر به ایجاد متحدانی استراتژیک و قابل اعتماد و بلندمدت می‌شود و عملاً به آگاهی طبقاتی و سطح مبارزه طرفین کمک مؤثر می‌کند» درحالیکه صرفِ فشار بر دولت یا حتی نمایندگان پارلمان (که اکثریت آن هم همیشه در دست احزابِ طبقهٔ حاکم است)، در خوشبینانه‌ترین حالت نتایجی کوتاه‌مدت و بی‌ثبات دارد؛ به خلق هیچگونه همبستگی طبقاتی یا ایجاد اتحادهای استراتژیک و بلندمدت یا حتی افزودن به آگاهی طبقاتی نمی‌انجامد (بماند که سبب ایجاد توهم هم می‌شود)، به علاوه که تضمینی هم برای جلوگیری از زد و بندهای پشت پرده آتی به دست نخواهد داد. به همین

خاطر است که عمده انرژی فعالان خارج از کشور می‌بایست صرف ارتباطگیری با این تشکل‌ها و جذب و بسیج از درون آنان شود.»

کمیتهٔ عمل می افزاید: «در هرحال حتی اگر هم قرار باشد آکسیونی برای خطاب قرار دادن دولت‌ها یا نمایندگان پارلمان صورت گیرد باید پیشتر محدودیت‌ها و مخاطرات آن بر سازماندهانش روشن باشد و درباره غیر قابل اتکا بودنِ آن رو به عموم (داخل و خارج) توضیح داده شود. ثانیاً چنین دخالتی حتماً باید حامل شروطی باشد که ۱) مانع حل شدن این فعالیت‌ها درون پروژه‌های رژیم-چنجی و جنگ‌طلبی دولت‌های ناتو شود ۲) مانعِ مصادره به مطلوب از سوی کمپ رقیب ناتو شود (یعنی چین و روسیه و «محور مقاومتِ» جمهوری اسلامی و لابی‌های رنگانگش مثل نایاک و پایا و غیره)»

کمیتهٔ عمل سپس نمونه‌های زیر را برای پیشبُرد چنین سیاست مستقلی مطرح می کند:

۱- تمایزگذاری میان تحریم‌های عمومی اقتصادی با تحریم‌های سیاسی و حقوقی.

۲ - تأکید بر به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت مردم ایران: به معنای مخالفت صریح با مذاکره یا زد و بند سیاسی دولت‌های غربی با جمهوری اسلامی یا اپوزیسیون مرتجعش و رد هرگونه دخالت رژیم چنجی (از جمله هشدار و افشاگری درباره سوابق متعدد این دست کودتاهای نرم و سخت؛ تقبیح هرگونه پروژه‌های نماینده‌سازی یا مذاکراتی که در تعارض آشکار با خواست معترضان قرار داد- از جمله مصادیق این خواست‌ها همانی است که در شعار «نه سلطنت، نه رهبری» متبلور شده- و غیره.)

۳ - مخالفت صریح و پیشگیرانه با هرگونه دخالت نظامی (مستقیم یا نیابتی) یا غیرنظامی (نماینده‌سازی سیاسی) در اعتراضات ایران.

۴ - نفی کمپ‌گرایی در مسابقه ابرقدرت‌های سرمایه‌داری و تأکید بر استقلال از کلیه این دولت‌ها.

۵ - تأکید بر بین‌المللی بودن مبارزه طبقاتی و اتحاد انترناسیونالیستی از جمله در حوزه دفاع از حقوق زنان و گروه‌های تحت ستم جنسی و جنسیتی (به نحوی که ریاکاری احزاب راستگرا و محافظه‌کار غربی در گرفتن ژست حمایت از حقوق زنان ایران افشا شود.)»

ارزیابی ها و توصیه های «کمیتهٔ عمل» و هشدارهائی که در مورد توهم احتمالی نسبت به سیاست های امپریالیستی می دهد مثبت و قابل توجه اند. البته اکثریت قریب به اتفاق نیروی کمونیست و چپ انقلابی این رهنمودها را می دانند اما تکرار آنها و تأکید بر آنها همواره مفید است.

نکتهٔ پنجم - «خودسازماندهی» و برنامه انقلابی

کمیتهٔ عمل دربارهٔ ضرورت برنامهٔ انقلابی می گوید: «بارها دیده‌ایم که فعالان سیاسی ضمن تبلیغ «خودسازماندهی»، توده مردم را به «ماتم نگرفتن» و «سازماندهی کردن» دعوت کرده‌اند. در حالی که خیلی از این فعالان سیاسی مُبَلغِ چیزی‌اند که خود فاقدش هستند. به عبارت ساده نمی‌توانیم دیسیپلینی را که خودمان نداریم از توده‌ها انتظار داشته باشیم. از طرفی مردم اگر هم بخواهند «خودسازماندهی» بکنند، آن را حول «ایدئولوژی مسلط» پیش می‌برند (حتی در مخالفت با جمهوری اسلامی)؛ یعنی بدون قطب‌نمای طبقاتی و بدون مفاهیم و برنامه انقلابی. در نتیجه صرف خودسازماندهی و فُرم سازماندهی مهم نیست، آنچه اهمیت دارد «محتوای» سازماندهی است.»

اینکه کمیتهٔ عمل می گوید محتوای سازماندهی مهم است گزاره ای کاملا درست است و برنامهٔ انقلابی طبقهٔ کارگر باید دقیقا این محتوا – یعنی اهداف و خواست های دراز مدت و اهداف و خواست های مبرم و فوری – را براساس تحلیل

عینی و علمی ساختار اقتصادی – اجتماعی و آرایش طبقاتی جامعه و شناخت و تحلیل تضادهای آن، مطرح سازد و کارگران پیشرو و به طور کلی نیروهای انقلابی طرفدار آزادی طبقۀ کارگر باید چنین برنامه ای را در میان توده های کارگر و دیگر زحمتکشان جامعه در پیوند با مبارزات جاری و عرصه های مختلف آن، ترویج کنند، آموزش دهند و در عمل به پیش برند. بدین سان هرچه در مورد اهمیت و لزوم برنامه بگوئیم هنوز کم گفته ایم زیرا چنین ضرورتی از جانب بخش های بسیار وسیعی از فعالان، از جمله کارگران پیشرو و انقلابی و جوانان مبارز و انقلابی آن گونه که باید درک نشده است.

اما، درک ضرورت برنامه، تدوین برنامه و ترویج و آموزش آن هنوز کافی نیست. شناخت راه تحقق اهداف و خواست های برنامه هم بسیار ضروری است و همان گونه که برنامه متکی بر دانش عمیق و شناخت وسیع و همه جانبۀ جامعۀ سرمایه داری و شرایط کنکرت جامعۀ ایران است، راه تحقق اهداف برنامه یا به عبارت روشن تر شناخت مسیر انقلاب و پیچ و خم ها و زیر و بم هایش نیز مستلزم شناخت علمی و درس گیری از تجربیات انقلابی در جهان و ایران است. تحقق اهداف درازمدت و اهداف فوری و مبرم برنامه از طریق **شناخت و تدوین و به عمل در آوردن استراتژی و تاکتیک انقلاب کارگری** صورت می گیرد. از این رو برنامه هرچند نقش قطب نما دارد اما استراتژی و تاکتیک درست، چگونگی سپری کردن راه و جهتی را که قطب نما نشان می دهد تعیین می کنند. استراتژی و تاکتیک چگونگی کاربست برنامه برای تحقق اهداف برنامه را تبیین و تعیین می کنند. بنابراین، **تأکید بر ضرورت برنامه** باید با تأکید **بر ضرورت تدوین و به عمل در آوردن استراتژی و تاکتیک** همراه باشد و تأکید بر هر کدام به تنهائی کافی نیست و غفلت از هر دو به معنی درجا زدن و در نهایت حرکت به سمت شکست نیروهای انقلاب و تحکیم یا دست کم دوام ارتجاع حاکم است.

طبقۀ کارگر برای تحقق اهداف برنامۀ خود که از طریق به عمل درآوردن استراتژی و تاکتیک انقلاب کارگری صورت می گیرد، نیازمند وحدت و مبارزۀ متحدانه و نیازمند ابزارهای تحقق استراتژی و تاکتیک خود و بنابراین تحقق اهداف برنامۀ انقلابی طبقۀ کارگر برای رهائی این طبقه و کل بشریت از نظام سرمایه داری و بردگی مزدی است.

ابزارهای تشکیلاتی طبقۀ کارگر، اساساً ابزارهای مبارزۀ سیاسی این طبقه یعنی حزب سیاسی انقلابی طبقۀ کارگر و تشکل های توده ای این طبقه اند. ما در نوشته های دیگر، سازمان های مختلف طبقۀ کارگر و نقش آنها در عرصه های مختلف مبارزۀ طبقاتی پرولتاریا را توضیح داده ایم. در اینجا تنها بر این نکته تکیه می کنیم که هرچند تأکید کمیتۀ عمل بر ضرورت برنامه و غرق نشدن در جنبش خودبخودی لازم و مفید است، اما این رهنمود و آموزش باید هم با توضیح دقیق تر محتوای برنامه و هم با توضیح ضرورت تدوین و به عمل درآوردن استراتژی و تاکتیک انقلاب کارگری (که هم شامل جنبه های عام هم جنبه های خاص و خودویژه است) و ضرورت کار تشکیلاتی طبقۀ کارگر، یعنی ایجاد سازمان هائی که طبقۀ کارگر برای پیشبرد مبارزه اش به آنها نیاز دارد، کامل شود. ما در نوشته های دیگر به این موضوعات به شکل مبسوط پرداخته ایم. در اینجا به طور گذرا خاطرنشان می کنیم که ایجاد هسته های انقلابی در میان کارگران و دیگر زحمتکشان حائز ضرورت اساسی و عاجل است. این هسته ها هم اسکلت حزب سیاسی انقلابی طبقۀ کارگر را تشکیل می دهند و هم می توانند به ایجاد و گسترش سازمان های توده ای طبقۀ کارگر یاری برسانند.

نکتۀ ششم ـ درک وارونه از مفاهیم اتحاد و افتراق، منشور، جبهه و حزب

«کمیتۀ عمل» در این باره می گوید: «نگاه غالب به مقوله‌های «اتحاد» و «اختلاف» چنان است که گویی اولی در هر حال **مطلوب** و دومی در هرحال **مذموم** است. این نگرش ـ خصوصاً در زمان اوجگیری سرکوب ـ «اتحاد» را همچون

باطل‌السحرِ طلسم سرکوب جمهوری اسلامی معرفی می‌کند. به همین خاطر هم بر هرگونه انتقادی به مسأله «اتحاد» و «ائتلاف» مُهر «تفرقه‌افکنی» می‌خورد و با واکنش منفی مواجه می‌شد. به عبارتی این تصور عمومی وجود دارد که گروه‌های سیاسی مختلف با برنامه‌ها و منافع متضاد باید با «کنار گذاشتن اختلافات» علیه جمهوری اسلامی «متحد» شوند تا بتوانند آن را «شکست دهند». در این نگاه، برای مبارزه با جمهوری اسلامی می‌توان در کنار هر کسی قرار گرفت: از عبدالحمید تا نتانیاهو. ریشه این نگرش - اگر آن را به پای فرصت‌طلبی نگذاریم – در خوشبینانه‌ترین حالت به فقدان تجارب تاریخی یا درک طبقاتی از مبارزه برمی‌گردد. در حالی که در عمل وقتی دو نیروی متضاد و خلافِ جهت را با هم جمع می‌زنید، برآیندش نه یک نیروی بزرگ‌تر، که کوچکتر و چه بسا صفر یا منفی می‌شود!

اساساً اتحاد میان نیروهایی موضوعیت دارد که بر سر «موضوعات اصولی» اشتراک نظر دارند و صرفاً در مسائل تاکتیکی دچار اختلافند یا اگر هم اختلافاتی بر سر مسائل اصولی دارند، چنانچه حاد و ریشه‌ای نباشد می‌توانند دست به تشکیل «جبهه مشترک» بزنند. اما حتی در چنین جبهه مشترکی هم قرار نیست کسی «اختلافات» را «کنار بگذارد» یا از نقدش به اعضای آن جبهه «صرف‌نظر کند.»

بدفهمی دیگری که در رابطه با ایجاد «جبهه مشترک» وجود دارد، این تصور موهوم است که یک جبهه سیاسی را می‌توان به شکلی اداری و با چند نشست و امضا و بیانیه از عَدَم خلق کرد. درحالیکه جبهه مشترک به شکل ارگانیک و از پایین شکل می‌گیرد، مدت‌ها پیش از اعلام موجودیت رسمی‌اش (یا حتی پیش از نیاز به اعلام چنین موجودیتی) «در عمل» موجودیت و کارکردش را به لحاظ عینی ثابت کرده است. اینکه چنین جبهه‌ای اسم و مُهر و امضای مشخصی داشته باشد یا خیر، مسأله‌ای فرعی است. اغلب نیروهای اپوزیسیون اما این پروسه را برعکس طی می‌کنند؛ به عبارتی چون توان عملی ایجاد چنین جبهه‌ای را در واقعیت ندارند، این خلأ مادی را با پروار کردن اسامی، امضاها، چهره‌های حقیقی یا طومارها و پتیشن‌های کاغذی و بی‌پشتوانه جبران می‌کنند.»

نکات ذکرشده در مورد ضرورت نزدیکی دیدگاه برای وحدت و همکاری های دراز مدت یا کوتاه مدت و نیز در مورد ضرورت حفظ استقلال نظری و سیاسی در عین همکاری یا اتحاد و حق انتقاد و غیره، نکات مهم و درستی هستند. اما نکته مهمی که باید بدان توجه داشت که پدیده هائی مانند جبهه و یا اتحاد به گرد یک منشور و غیره به معنی ایجاد یا تقویت نوعی تشکل و سازمان هستند. در زمینهٔ سازمان بالاتر گفتیم که طبقهٔ کارگر به سازمان های ویژهٔ طبقاتی خود یعنی سازمان حزبی و سازمان های توده ای طبقهٔ کارگر) نیازمند است و در اینجا تأکید داریم که برای طبقهٔ کارگر ایران در شرایط کنونی، تلاش در راه ایجاد حزب سیاسی انقلابی مستقل این طبقه و تلاش در راه ایجاد سازمان های توده ای طبقهٔ کارگر (سندیکا یا اتحادیه و سازمان های مشابه) و در شرایط اعتلای جنبش حرکت به سمت ایجاد شورا و کمیتهٔ کارخانه و محل کار و مانند آن نسبت تشکل های جبهه ای و مشابه آن اولویت دارند. **به عبارت دیگر کار اصلی طبقهٔ کارگر در امر سازمانیابی این طبقه، ایجاد حزب سیاسی انقلابی مستقل طبقهٔ کارگر و ایجاد تشکل های توده ای طبقهٔ کارگر است و چنین سازمان هائی از اولویت درجهٔ اول برخوردارند.** اگر اتحاد عمل های معین موجب تقویت تشکل سیاسی طبقهٔ کارگر و یا ایجاد و توسعهٔ تشکل های توده ای کارگران شوند باید مورد استقبال قرار گیرند. جبهه و دیگر تشکل ها و یا اتحادعمل ها و یا ائتلاف های طبقاتی در شرایطی که طبقهٔ کارگر از سازمان های ویژه و مستقل خود برخوردار باشد، کارآمدی و بازده بیشتر و بهتری خواهند داشت (منظور ازکارآمدی، مؤثر و کاری بودن در جهت اهداف مورد نظر (اهداف عمومی طبقهٔ کارگر) و منظور از بازدهی، توانائی حصول نتایج بیشتر با تلاش و هزینهٔ کمتر است).

۷ - گرایش به تهییج به جای تحلیل

«کمیتهٔ عمل» بحثی در این زمینه دارد که ضمن بیان نکاتی درست و ناشی از نیت خوب، دچار یک رشته اشتباهات و خلط مبحث در زمینهٔ برخی مفاهیم مبارزهٔ طبقهٔ کارگر و برخی نتیجه گیری ها می شود. نویسندگان «کمیتهٔ عمل» می نویسند:

«از آنجایی که کارکرد آژیتاسیون و تهییج در درجه اول چیزی نیست جز کمک به بسیجِ حداکثری و مؤثر توده مردم، بنابراین رجزخوانی به قصد حفظ روحیه خودی و تضعیف روحیه دشمن و بزرگنمایی هم جزء لاینفک و ذاتیِ آن است(تکیه بر کلمات از ماست). تحلیل اما با واقعیات سروکار دارد، هدفش ترسیم نقشه راه است و لاجرم باید در شناسایی نقاط ضعف و قوت خود و دشمن‌مان دقیق عمل کند و با تعیین وظایف کلیدی و محوریِ روی زمین‌مانده به تغییر توازن قوا کمک کند.

در جریان مبارزه، ما هم به تهییج نیاز داریم و هم به تحلیل. اما تفکیک کارکرد این دو از هم باید واضح و صریح باشد. مشکل از جایی آغاز می‌شود که با اوج‌گیری اعتراضات، مرز میان این دو رنگ می‌بازد و حتی نیروهای سازمان‌یافته و حرفه‌ای به جای تحلیل، ناگهان در نقش شاعر و هنرمند و خطیب فرومی‌روند و به تبعش درست در جایی که باید اتفاقاً تحلیل‌ها دقیق و واقع‌گرایانه باشد، به اسم «حفظ روحیه عمومی» شاهد صدور انواع و اقسام خطابه‌ها و بیانیه‌های تهییجی و بزرگ‌نمایی‌شده‌ای هستیم که در لفافهٔ «تحلیل» ارائه می‌شوند.

نمونه‌ها فراوانند: در حالیکه در زمان اعتراضات، عمده قوای سرکوب را نیروی انتظامی (شامل یگان ویژه) و شبه نظامیان بسیج شکل می‌داده‌اند و بکارگیری سپاه و ارتش جز در مناطق مرزی کردستان و بلوچستان نادر بوده، مدام این تحلیل غلط داده می‌شد که حکومت با آخرین زور و توان خود وارد صحنه شده است و بنابراین نوعی حسّ پیروزی زودرس القا می‌شد؛ یا برای مثال بارها به صِرف حمله به ساختمان فرمانداری و شهرداری، از «تسخیر» یا «سقوط» شهر به دست معترضان صحبت می‌شد، در حالیکه تسخیر یا سقوط شهر اساساً به موقعیتی اطلاق می‌شود که توده مردم توانسته دستگاه سرکوب را وادار به تسلیم یا عقب‌نشینی و فرار کند، درِ زندان‌ها را بشکند و زندانیان را آزاد سازد، مهمترین مقامات حکومتی شهر را کَت‌بسته بازداشت کند و امثالهم. وگرنه صرف اشغال موقت ساختمان فرمانداری یا حمله فیزیکی به شهرداری و نظایر این‌ها، علیرغم اهمیتش، به معنی تسخیر یک شهر نیست و نسبت به مرحله مبارزه ایجاد توهم می‌کند.»

قبل از اینکه وارد محتوای پاراگراف های بالا شویم توضیح چند نکته مفید به نظر می رسد.

در ادبیات سوسیالیستی، در زمینهٔ روش ها و ابزارهای آگاهی رسانی به کارگران از دو اصطلاح ترویج (propoaganda) و تبلیغ (agitation) آژیتاسیون که گاهی به تهییج هم ترجمه گردیده) استفاده می شود. هریک از این ترجمه ها جنبه هائی از مفاهیم مورد نظر را منعکس می کنند و باعث کژفهمی هائی نیز می گردند. مثلا پروپاگاندا یا پروپاگاند در اصطلاح رایج معمولا به تبلیغات جهت دار، دروغ و یا احتمالا شستشوی مغزی اطلاق می شود در حالی که معنای اصلی آن و بویژه معنی آن در ادبیات سوسیالیستی چنین نیست. همچنین آژیتاسیون از لحاظ لغوی هنگامی که در متنی سیاسی به کار برده شود بیشتر به معنی برانگیختن، به عمل سوق دادن و شوراندن است و به لحاظ سیاسی، بویژه در ادبیات سوسیالیستی، کمتر در مفهوم تهییج یعنی به هیجان در آوردن به کار برده می شود. عیب واژهٔ تبلیغ هم در این است که از یک سو با موعظه و نصیحت شباهت پیدا می کند و از سوی دیگر با آگهی های تجاری و غیره که در ادبیات سوسیالیستی هیچ یک از این دو، مورد نظر نیستند و هیچ یک از این دو جزء شیوه های مبارزهٔ کارگران انقلابی به شمار نمی روند همان گونه که بزرگ نمائی و «رجزخوانی» هم قرابتی با شیوهٔ مبارزات کارگری ندارد تا

چه رسد به اشاعهٔ اخبار دروغ و ساختگی (حتی با نیت «حفظ روحیهٔ نیروهای خودی و تضعیف روحیهٔ دشمن»). معنی دقیق لغوی پروپاگاندا یا ترویج (که در هر واژه نامهٔ معتبری می توان دید) عبارت است از پخش سیستماتیک یک آموزه یا یک اطلاع که منعکس کنندهٔ دیدگاه کسانی است که طرفدار آن هستند. از این رو پروپاگاندا یا ترویج ربطی به اشاعهٔ چیزهای غیرواقعی و اخبار ساختگی ندارد.

صرف نظر از معانی دقیق آژیتاسیون، ترویج و تحلیل (که جلوتر به مفهوم این آخری نیز اشاره خواهیم کرد)، باید توجه داشت که معنی و مفهوم دقیق واژه ها در یک حوزهٔ معین از شناخت (شناخت در عرصهٔ سیاست، حقوق، اقتصاد، علوم طبیعی و ریاضی، فلسفه و منطق، زیباشناسی و غیره) الزاما با معنی تحت اللفظی آن واژه ها و یا با ریشه شناسی آنها مرادف نیست، هرچند ممکن است تدقیق معانی و ریشه شناسی واژه ها و اصطلاحات تا حدی به درک آن مفاهیم کمک کنند. برای درک مفهوم یک واژه، مفهوم یا اصطلاح در حوزه های علمی، فنی، فلسفی، هنری و عملی باید به کاربرد واژه یا اصطلاح مورد نظر در آن حوزه ها رجوع کرد و گستره و نیز حدود و ثغور و تحول و تکامل مفاهیم مورد نظر را در حوزهٔ معین کاربردیشان مورد بررسی قرار داد، به کاربردشان توسط «اهل فن» یا به عبارت دقیق تر توسط تئوریسین ها و پراتیسین هائی که در حوزهٔ مورد نظر کار کرده اند توجه داشت. باید براساس چنین جستجوهائی مفاهیم مورد نظر را آموخت و به کار برد. براساس حدس و گمان و قرابت لفظی و غیره نمی توان درک درستی از مفاهیم داشت و یا چنین درکی را به دیگران انتقال داد. از این رو مفید به نظر می رسد تعریف دو مفهوم آژیتاسیون (تبلیغ، برانگیختن، شوراندن، تهییج) و ترویج (پروپاگاندا) در ادبیات سوسیالیستی را بیان کنیم. ما در بررسی این بخش از مقالهٔ «کمیتهٔ عمل»، واژهٔ آژیتاسیون را به کار می بریم زیرا ترجمه هائی که در زبان فارسی برای این اصطلاح به کار برده شده اند هیچ یک دقیق نیستند، هرچند واژهٔ «تبلیغ» نسبت به دیگر معادل ها دقیق تر به نظر می رسد.

در بررسی «کمیتهٔ عمل» در مورد «تهییج بجای تحلیل»، دو اشتباه مهم وجود دارد:

اشتباه نخست اینکه از واژهٔ تهییج به عنوان معادل آژیتاسیون استفاده می کند که درست نیست زیرا تکیهٔ «تهییج» روی برانگیختن احساسات است در حالی که آژیتاسیون در ادبیات سوسیالیستی اساسا در معنی انتقال آگاهی به توده ای وسیع از کارگران و زحمتکشان و آموزش آنها به کار می رود. از واژهٔ «ترویج» هم در معنی پخش آگاهی و شناخت عمیق تر و همه جانبه تر از مسائل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و غیره به عناصر پیشرو و آگاه تر کارگران و روشنفکران انقلابی (یعنی به عده ای محدود تر) استفاده می شود. البته در مقالهٔ کمیتهٔ عمل، مفهوم ترویج و ارتباط آن با آژیتاسیون «از قلم افتاده است!»

یکی از منابعی که در آنها دو اصطلاح پروپاگاندا (ترویج) و آژیتاسیون به فراوانی مورد استفاده، بررسی و توضیح قرار گرفته اند آثار لنین است. لنین در کتاب «چه باید کرد»، رابطهٔ میان ترویج و آژیتاسیون را با آموزش و افزایش آگاهی سیاسی کارگران مربوط می کند. او همچنین تعریف دقیق و روشنی از آژیتاسیون و ترویج (پروپاگاندا) ارائه می دهد و با درک اکونومیست ها از این مفاهیم مرزبندی می کند. ما تعاریف و توضیحات لنین در این باره را در پانوشت (۱) در پایان این نوشته آورده ایم و خوانندگان را به مطالعهٔ آن دعوت می کنیم.

اشتباه دوم کمیتهٔ عمل قرار دادن تحلیل در مقابل آژیتاسیون است در حالی که این دوگانه سازی نادرست و مصنوعی است. تحلیل امری عام است و برای هر ایده و هر فعالیت عملی آگاهانه– از جمله برای ترویج و آژِیتاسیون - لازم است. تحلیل، یک روش شناخت است که در مکاتب مختلف فلسفی معانی کمابیش متفاوت دارد. یک معنی مشترک آن تجزیهٔ یک پدیده یا چیز مرکب به اجزای تشکیل دهندهٔ آن برای شناخت آن پدیده و رابطهٔ میان اجزا و جنبه های مختلف

آن است. با این درک از تحلیل، باید گفت که تحلیل هم در مورد ترویج لازم است، هم در مورد آژیتاسیون و هم در مورد سازماندهی. همچنان که در مورد تدوین برنامه و استراتژی و تاکتیک هم ضرورت دارد. کمیتۀ عمل می گوید: «تحلیل اما با واقعیات سروکار دارد، هدفش ترسیم نقشه راه است » باید گفت: تحلیل محدود به ترسیم نقشۀ راه یعنی استراتژی و تاکتیک نیست و همان گونه که گفته شد در تمام فعالیت های فکری و عملی ضرورت دارد. در ضمن «ترسیم نقشۀ راه» و یا تعیین استراتژی و تاکتیک امری پسین نسبت به عمل نیست بلکه از نظر منطقی و زمانی نسبت به عمل آگاهانه تقدم دارد، هرچند در جریان عمل می تواند و باید تصحیح و تدقیق شود. ما این بحث را ادامه نمی دهیم چون بالاتر در مورد استراتژی و تاکتیک و غیاب آن در بحث های «کمیتۀ عمل» به آن پرداختیم.

نکتۀ هشتم ـعدم تفکیک وزن پیشروها و دنباله‌روها

«کمیتۀ عمل» بر آن است که «اکثریتی منفعل‌تر و محافظه‌کارتر هستند که در زمان بسیج عمومی نقش دنباله‌رو را ایفا می‌کنند و لایه‌هایی به لحاظ کّمی در اقلیت هستند که جسورتر، مبتکرتر و رادیکال‌ترند و نقش پیشرو و صف‌شکن را ایفا می‌کنند» و تأکید دارد که : «نباید به خطا رفت و این وزن کیفی را با وجه کمّی‌اش خلط کرد» و نتیجه می گیرد: «گرچه ما شعارهای مترقی این جنبش را به قدری برجسته می‌کنیم تا شعارهای ارتجاعیِ زن‌ستیزانه و نژادپرستانه و معلول‌ستیزانه را به انزوا بکشانیم، اما حداقل در سطح «تحلیلی» هم خام‌اندیشانه تصور نمی‌کنیم که چنین مسائلی دیگر در این جنبش حل و فصل شده‌اند و وجود خارجی ندارند! با اینحال سال ۱۴۰۱ بیش از هر زمان دیگری ثابت کرد که یک اقلیت پیشرو اگر حتی نیمه سازمان‌یافته هم باشد می‌تواند تأثیر کیفی جریان‌سازی بر تاریخ بگذارد».

اینکه گرایش های ارتجاعی در جامعه و در جنبش وجود داشته و دارند و نباید نسبت به آنها بی اعتنا و خوش خیال بود حرف درستی است و اینکه همواره یا غالبا یک اقلیت پیشرو جنبشی را شروع می کنند و دیگران بعدا به آن می پیوندند نیز غلط نیست. اما نکتۀ مهمی که نباید هرگز فراموش کرد این است که جنبشی پایدار و اثرگذار خواهد بود که بیانگر منافع و خواست های اکثریت جامعه باشد و این درست نیست که گفته شود که «یک اقلیت پیشرو اگر حتی نیمه سازمان‌یافته هم باشد می‌تواند تأثیر کیفی جریان‌سازی بر تاریخ بگذارد» مگر اینکه این اقلیت پیشرو بتواند در پیوند با اکثریت جامعه یعنی طبقۀ کارگر و زحمتکشان غیر پرولتری زمینۀ برپائی یک جنبش بزرگ توده ای را فراهم سازد.

در ایران چنانکه بالاتر نیز یادآور شدیم، طبقۀ کارگران مزدی – اعم از کارگران یدی و فکری – اکثریت مطلق جامعه را تشکیل می دهند و منافع کارگران با منافع بنیادی دیگر زحمتکشان جامعه تضادی ندارد یا تضاد آشتی ناپذیری ندارد. از این رو، نیروهای انقلابی، نه تنها به دلایل ذاتی و درونی مبارزۀ طبقاتی، بلکه حتی به خاطر مسایل عملی و اجرائی جنبش و جنبه های «مصلحت اندیشانه» هم که شده چاره ای جز پیوند با طبقۀ اصلی جامعه، طبقۀ کارگر، و تلاش در راه پیشبرد مبارزات طبقاتی کارگران، بویژه مبارزۀ سیاسی طبقۀ کارگر ندارند.

نکتۀ نهم ـ اثرات مخرب «جایگزین‌گرایی»

«کمیتۀ عمل» می گوید: «سال‌ها خفقان و استبداد منجر به ایجاد آفتی به نام «جایگزین‌گرایی» در جنبش کارگری ایران شده است؛ تشکل‌هایی که یا به اسم کارگران و به جای کارگران اما با عاملیت نیروهای سیاسی چپ ساخته می‌شوند و یا اگر هم بدواً با مشارکت تنی چند از کارگران یک مجموعه ساخته شوند (ولو حتی یک نفر!)، بقایشان را نه با فعالیت عملی بلکه با تنفس مصنوعی از سوی حامیان‌شان در نیروهای چپ تضمین می‌کنند.»

برای مبارزه با «آفت جایگزین گرائی» در جنبش کارگری ایران، تلاش دوگانه ای هم در عرصهٔ نظری و عملی و هم در عرصهٔ سبک کار ضرورت دارد. از نظر تئوریک باید بر ما و بر همهٔ کسانی که می خواهند در جهت آزادی طبقهٔ کارگر و توده های رنج و کار گامی بردارند روشن باشد که تغییر بنیادی جامعه چه در زمینهٔ سیاسی و چه اجتماعی و اقتصادی جز با ورود مستقل و آگاهانهٔ طبقهٔ کارگر به عرصهٔ مبارزات سیاسی و اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی رخ نخواهد. هر بخش اقلیت جامعه، حتی اگر به پیشروترین اندیشه ها و تجربیات جهانی و داخلی مجهز باشد تا هنگامی که نتواند با طبقهٔ کارگر و در درجهٔ اول با پیشروان این طبقه پیوند واقعی برقرار کند و تا هنگامی که این نیروهای پیشرو به ضرورت مبارزهٔ مستقل طبقه در عرصه های مختلف مبارزهٔ طبقاتی و بویژه در عرصهٔ سیاسی پی نبرند و در عمل برای پی ریزی سازمان های رزمندهٔ طبقهٔ کارگر (یعنی حزب سیاسی انقلابی این طبقه و سازمان توده ای طبقهٔ کارگر مانند اتحادیه ها و در شرایط انقلابی، شوراها، کمیته های کارخانه و غیره) اقدام نکنند، تحول جدی و خاصی رخ نخواهد داد و تشکل های کاغذی و امثال آنها را با دستور و با سرزنش نمی توان از میان برد و یا به راه مبارزهٔ درست انقلابی کشاند.

نکتهٔ دهم - حباب شبکه‌های اجتماعی

«کمیتهٔ عمل» در این زمینه نکانت مفیدی مطرح کرده است که بخشی از آنها را در اینجا می آوریم: «شبکه‌های اجتماعی مؤلفه‌ای هستند که نه می‌توان در امر سازماندهی نادیده‌شان گرفت و نه در امر تبلیغ و ترویج. با این حال شبکه اجتماعی، حکم تیغ دولبه را دارد. چرا که با حضور متورم ارتش‌های سایبری و حساب‌های پوششی و پخش گسترده داده‌های غلط (میس‌اینفورمیشن و دیس‌اینفورمیشن) خودش می‌تواند بدل به مانعی در راه مبارزه شود. اما چالش فقط بر سر جهت‌دادن به فضای شبکه‌های اجتماعی نیست، بلکه گیر کردن در دام حباب شبکه‌های اجتماعی (حتی درون حلقه‌های مترقی) هم است که خود سرابی از مبارزه می‌سازد؛ به طوری که هشتگ زدن و بازنشر اخبار بدل می‌شود ... به علاوه کمپین‌ها و تبلیغاتی که بنا به ماهیت باید در خیابان و محل کار و مدرسه و دانشگاه با درگیر کردن لایه‌های اجتماعی مختلف شکل بگیرند، درون شبکه‌های اجتماعی و در حلقه همفکران باقی می‌مانند و توهم اثرگذاری ایجاد می‌کنند. یکی از اثرات این حباب، تعمیم دادن دنیای محدود و محصور و دست‌چین‌شدهٔ ما در شبکه‌های اجتماعی به دنیای بزرگتر پیرامون‌مان است و این تصور کاذب که لابد هرآنچه در فضای مجازی می‌گذرد انعکاسی است از مسائل و دغدغه‌های واقعی جامعه. درحالی که با فیلترینگ اینستاگرام (علاوه بر توییتر و تلگرام) و از کار انداختن فیلترشکن‌های امن، سطح حضور بخش‌های زیادی از جامعه در این شبکه‌ها کاهش یافته است که خود شکاف بیشتر میان این حباب‌ها با جامعه را در پی دارد.»

در این مورد نیز، مانند مورد گروه های کاغذی، تنها راه برون رفت پیوند واقعی و آدم با آدم به نیروهای مبارز و بویژه با کارگران و روشنفکران انقلابی و پیوند با مبارزات واقعی توده ها در محل کار و در خیابان است.

جمع بندی کلی

ما در این نوشته کوشیدیم با بررسی تفصیلی مقالهٔ «دشواری های درونی جنبش زن، زندگی، آزادی– نوشتهٔ کمیتهٔ عمل»، به یک رشته موانع تکامل جنبش آگاهانهٔ طبقهٔ کارگر ایران - که از دید ما همان جنبش کمونیستی در ایران است - برخورد کنیم. در این رهگذر کوشیدیم بر یک رشته کمبودها، اشتباهات و انحراف ها در جنبش انگشت بگذاریم و دیدگاه خود را در مورد آنها با هدف چاره جوئی بیان کنیم.

بی گمان برخورد نقادانه به این نوشته برای دامن زدن به بحث های جدی و ضروری در این زمینه مورد استقبال و نیازماست و خود ما با چنین نگرشی به بررسی مقالهٔ «کمیتهٔ عمل» پرداخته ایم.

پانوشت (۱)

لنین در بارهٔ آژیتاسیون اقتصادی و آژیتاسیون سیاسی در کتاب «چه باید کرد؟» می نویسد:

«مسأله ای که مطرح می شود این است که آموزش سیاسی [کارگران] باید شامل چه چیزهائی باشد؟ آیا باید به ترویج دشمنی طبقهٔ کارگر با خودکامگی محدود گردد؟ البته خیر. کافی نیست به کارگران توضیح داده شود که آنها از نظر سیاسی تحت ستم هستند همان گونه که کافی نیست به آنان توضیح داده شود که منافع شان با منافع کارفرمایان در تضاد است. آژیتاسیون سیاسی باید در مورد هر مثال مشخص ستم سیاسی صورت گیرد (همان گونه که آژیتاسیون اقتصادی را باید در مورد هر مثال مشخص اقتصادی انجام داد). تا آنجا که ستم سیاسی بر طبقات گوناگون جامعه اعمال می شود، تا آنجا که این ستم خود را در وسیع ترین حوزه های زندگی و فعالیت صنعتی، مدنی، شخصی، خانوادگی، مذهبی، علمی و غیره و غیره نمایان می سازد. آیا بدیهی نیست که اگر ما سازماندهی افشاگری سیاسی خود کامگی را در تمام جنبه های آن به عمل در نیاوریم، وظیفهٔ توسعهٔ آگاهی سیاسی را عمل نکرده ایم (همان گونه که افشای انواع سوء استفاده ها در کارخانه ها برای آژیتاسیون اقتصادی لازم است.)» (تکیه بر کلمات از ماست).

به روشنی دیده می شود که لنین وظیفهٔ ترویج و آژیتاسیون را آموزش کارگران در مورد انواع ستم های سیاسی و اقتصادی و توسعهٔ آگاهی سیاسی (و اقتصادی) کارگران می داند و نه تهییج آنها و نه «رجزخوانی» و «روحیه دادن» به کارگران. بی گمان احساسات، هم در کلام و هم در عمل انسان ها، بویژه در عمل مبارزهٔ طبقاتی، نقش و دخالت دارند و عمل می کنند، بویژه احساساتی که در اثر آگاهی و تأمل بر واقعیات شکل می گیرند. اما وظیفهٔ آژیتاسیون و ترویج نه تکیه بر احساسات بلکه انتقال ایده و اندیشه یعنی ارتقای آگاهی عقلانی کارگران است. لنین در همانجا تعریف پلخانف از ترویج و آژیتاسیون را که مورد تأیید خود او نیز هست بیان می کند:

«مروج ایده های زیادی را به یک یا چند شخص ارائه می کند، اما آژیتاتور تنها یک یا چند ایده را به توده ای از مردم منتقل می سازد».

لنین برای توضیح این تعریف مثالی می زند: اگر مروجی به مسألهٔ بیکاری بپردازد باید سرشت سرمایه دارانهٔ بحران ها، دلایل اجتناب ناپذیری بیکاری در جامعهٔ معاصر را توضیح دهد و ضرورت تحول این جامعه به جامعه ای سوسیالیستی را تشریح کند. در یک کلام، او باید ایده های زیادی ارائه دهد ایده های زیادی که تنها عدهٔ نسبتا کمی می توانند آنها را به عنوان یک کل درک کنند. اما یک آژیتاتور که دربارهٔ همان موضوع سخن می گوید به توصیف واقعیتی آشکار و شناخته شده که مخاطبانش از آن آگاهند مثلا مرگ خانوادهٔ یک کارگر بیکار در اثر گرسنگی و افزایش فقر در جامعه می پردازد و تمام تلاش خود را در این جهت سمت می دهد که ایدهٔ واحدی، یعنی پوچی تضاد میان افزایش ثروت و افزایش فقر در جامعهٔ سرمایه داری را به تودهٔ وسیعی ارائه دهد. او خواهد کوشید نارضائی و خشم توده ها را علیه این بی عدالتی آشکار برانگیزد و توضیح کامل این تضاد را به مروج واگذار می کند. لنین می گوید به همین جهت مروج بیشتر از طریق نوشتاری و آژیتاتور بیشتر از طریق شفاهی فعالیت خود را به پیش می برد.

لنین در نوشته های دیگر خود مانند یک گام به پیش، دوگام به پس، دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک، دولت و انقلاب، چپ روی بیماری کودکی کمونیسم و غیره همین درک را از ترویج و آژیتاسیون ارائه می دهد. مثلا در کتاب «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک» یکی از وظایف آژیتاسیون را افشای

مقاصد ارتجاعی حکومت تزاری از دادن امتیازات، ناچار بودن او در این مورد و نیز عدم امکان اجرای اصلاحاتی از جانب حکومت خودکامه است که موجب رضایت کارگران گردد. لنین در آنجا می نویسد:

« کنگرۀ سوم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه همۀ سازمان های حزب را فرا می خواند تا:

الف) ضمن افشای مقاصد ارتجاعی امتیازات حکومت [در مقابل جنبش انقلابی مردم]، در ترویج و آژیتاسیون خود بر این واقعیت تأکید داشته باشند که از یک سو حکومت در اثر اجبار، این امتیازات را داد و از سوی دیگر برای حکومت خودکامه مطلقا ناممکن است دست به اصلاحاتی بزند که موجب خشنودی پرولتاریا گردد.»

می بینیم که لنین (و حزب) توضیح علل اعطای یک رشته امتیازات از سوی حکومت تزاری را هم وظیفۀ ترویج (پروپاگاندا) و هم وظیفۀ آژیتاسیون می دانند و روشن است که این روشنگری – نه در عرصۀ ترویج و نه در عرصۀ آژیتاسیون – به معنی تهییج نیست، بلکه آگاه کردن و آموزش دادن است. لنین درهمان کتاب چندین بار از خواست آزادی کامل آژیتاسیون از جمله برای انتخابات سخن می گوید که به زبان امروزی آزادی مبارزات انتخاباتی یا کمپین انتخاباتی است.

در نوشته های دیگر لنین، این مفاهیم به معانی ای که گفته شد یعنی: ترویج در مفهوم بیان و انتقال تعداد زیادی ایده به عده ای محدود و آژیتاسیون در معنی ارائۀ یک یا چند ایده به توده ای وسیع، به کار رفته اند. تقریبا در همه جا لنین این دو شیوه یا دو عمل مبارزاتی برای گسترش آگاهی سیاسی و آموزش کارگران را با هم به کار می گیرد و غالبا از سه گانۀ ترویج، آژیتاسیون و سازماندهی به عنوان بخشی مهم، اساسی و همیشگی از مبارزۀ کمونیستی نام می برد.

مرداد- اسد- ۱۴۰۲